

درس ششم: آداب زندگی

کلمات درس:

بدان: آگاه باش / مادام: همواره، همیشه
اصیل: با اصل و نسب، نژاده / صحبت: هم نشینی و معاشرت
خاصه: مخصوصا / بگریز: فرار کن
طالب: جوینده، خواهان، دانشجو / طعن: سرزنش
استراق سمع: پنهانی و دزدیده گوش دادن / عز: ارجمندی
داعیه: انگیزه، علت / وجه: راه، قصد، صورت
شوکت: شکوه / بی هنر: بی فضیلت و بی معرفت
خیره: بیهوده، بیپروا / پست: فرومایه، خراب، خوار، زبون
رحلت: کوچ، سفر / جاه: مقام، درجه، شکوه
مداخلت: دخالت کردن / خوض نمودن: فرو رفتن
مغیلان: خار، نوعی خار / داد: عدل، حق

معانی و مفاهیم متن درس:

صفحه ۴۸

بدان که مردم بی هنر مادام بی سود باشد، چون مغیلان که تن دارد و سایه ندارد..

معنی: ای پسر بدان که انسان بی فضیلت همیشه بی فایده است،

مانند درختچه خارشتر که جسم دارد ولی سایه ندارد. این عبارت آرایه ی تشبیه دارد.

نه خود را سود کند نه غیر خود را؛

معنی: چنین انسانی نه برای خود سودمند است و نه برای دیگران.

جهد کن که اگر چه اصیل و گوهری باشی گوهرتن نیز داری که گوهرتن از گوهر اصل بهتر بود؛
معنی : با وجود داشتن اصل و نسب نیکو تلاش کن شایستگی فردی نیز داشته باشی زیرا شایستگی فردی از اصل و نسب نیکو بهتر است.

چنان که گفته اند : بزرگی خرد و دانش راست نه گوهر و تخمه را،
معنی : زیرا همان گونه که گفته اند : بزرگی انسان به عقل و دانش اوست نه به اصل و نژاد او

اگر مردم را با گوهر اصل گوهر هنر نباشد، صحبت هیچ کس را به کار نیاید.
معنی : اگر انسان همراه با اصل و نسب نیکو شایستگی فردی نداشته باشد، برای همنشینی با هیچ کسی مناسب نیست.

در هر که این دو گوهر یابی، چنگ در وی زن و از دست مگذار که وی همه را به کار آید.
معنی : در هر کس این دو ویژگی (اصل و نسب نیکو و شایستگی فردی) را یافتی با او ارتباط برقرار کن
و او را از دست نده زیرا چنین انسانی برای همه سودمند است

سخن نا پرسیده مگوی و از گفتار خیره پرهیز کن . چون باز پرسند ، جز راست مگو.
تا نخواهند ، کس را نصیحت مگوی و پند مده ؛ خاصه کسی را که پند نشنود که او خود اوفتد
معنی : تا حرفی را از تو نپرسیده‌اند ، چیز نگو و از سخن بیهوده دوری کن . وقتی از تو چیزی می‌پرسند ، فقط حرف راست بگو . تا از تو نخواسته‌اند
کسی را نصیحت نکن و پند نده ؛ مخصوصاً کسی که پندها را نمی‌شنود و نمی‌پذیرد ، زیرا چنین کسی خودش گرفتار می‌شود.
لغت : نا پرسیده : نپرسیده / گفتار : سخن / خیره : بیهوده / خاصه : مخصوصاً / خود اوفتد : خودش گرفتار شود.
نکته دستوری : باز پرسند : فعل پیشوندی

در میان جمع هیچ کس را پند مده . از جای تهمت زده پرهیز کن و از یار بد اندیش و بد آموز بگریز.
به غم مردمان شادی مکن تا مردمان نیز به غم توی شادی نکنند.
معنی : در میان جمع کسی را نصیحت نکن . از رفتن به جایی که مردم به آن گمان بد دارند ،
دوری کن و از دوست بدخواه و بد اندیش فرار کن . با غم و اندوه مردم خوشحال نشو تا این که مردم نیز در غم تو شادی نکنند.
تهمت زده : مشتق — مرکب / بد اندیش و بد آموز : صفت مرکب / مردمان : ساده / شادی : مشتق / مده و مکن : فعل نهی

داد ده تا داد یابی. خوب گوی تا خوب شنوی. اگر طالب علم باشی ،
پرهیزگار و قانع باش و علم دوست و بردبار و کم سخن و دور اندیش.
معنی : حق مردم را بده تا به حقت برسی . حرف خوب بزن تا حرف خوب بشنوی ،
اگر خواهان علم و دانش هستی ، پرهیزگار و قانع باش و دوست دار علم ، شکیبای ، کم حرف و آینده نگر باش.
لغت : داد : عدل و انصاف داد ده : حق را بده ، با عدل و انصاف ، رفتار کن / طالب : خواهنده ، طلب کننده / پرهیزگار : پارسا / دور اندیش : آینده نگر
نکته دستوری : پرهیزگار : مشتق / علم دوست ، بردبار ، کم سخن و دور اندیش : مرکب / فعل اسنادی « باش » بعد از « دور اندیش » به قرینه‌ی
لفظی ، حذف شده است و تمام واژه های (پرهیزگار ، قانع ، علم دوست ، بردبار ، کم سخن و دور اندیش) ، نقش مسندی دارند.

آدمی باید که بسیار نگوید و سخن دیگری به سخن خود قطع نکند و هر که حکایتی یا روایتی کند و او بر آن واقف باشد ، وقوف خود بر آن اظهار نکند ، تا آن کس آن سخن به اتمام رساند و چیزی را که از غیر او پرسند ، جواب نگوید.

معنی : آدم نباید بسیار حرف بزند و نباید حرف دیگری را با حرف خود ، قطع کند . اگر کسی حکایتی یا روایتی را بیان می‌کند و او بر آن موضوع آگاهی دارد ، آگاهی خود را آشکار نکند تا آن شخص ، حرفش را به پایان برساند و چیزی را که از دیگران می‌پرسند ، پاسخ ندهد.
لغت: آدمی : انسان / حکایت : قصه و داستان / واقف : آگاه ،
باخبر / وقوف : آگاهی / اظهار : آشکار و بیان / اتمام : پایان
توجه : واقف و وقوف ، هم خانواده هستند.

اگر سؤال از جماعتی کنند که او داخل آن جماعت بود ، بر ایشان سبقت ننماید و اگر کسی به جواب مشغول شود او بر بهتر جوابی از آن قادر بود ، صبر کند تا آن سخن ، تمام شود ، پس جواب خود بگوید بر وجهی که در متقدم طعن نکند.

معنی : اگر از گروهی ، پرسشی شود که او هم در میان آنهاست ، در جواب دادن بر دیگران ، پیشی نگیرد و اگر کسی مشغول جواب دادن باشد و او قادر است که بهتر جواب دهد باید صبر کند تا حرف و جواب آن شخص تمام شود ، سپس جواب خود را به گونه ای بگوید که شخص قبلی ، مورد تحقیر و نکوهش قرار نگیرد.
لغت: جماعت : گروه / سبقت : پیشی گرفتن / بر وجهی : به گونه ای ، به صورتی / متقدم : پیشین ، قبلی / طعن : سرزنش ، نکوهش

در محاوراتی که به حضور او میان دو کس رود ، خوض ننماید و اگر از او پوشیده دارند ، استراق سمع نکنند و تا او را با خود در آن مشارکت ندهند ، مداخلت نکنند.

معنی : به گفت و گو هایی که در حضور او بین دو نفر انجام می‌گیرد ، دقت و فکر نکند و اگر آنها ، سخنان را از او مخفی می‌کنند ، دزدیده گوش نکند و تا وقتی که او را در گفت و گو خود ، شرکت ندادند ، دخالت نکند.
لغت: محاورت : ج محاوره ، گفت‌وگوها ، گفتارها / خوض نمودن : در امری اندیشیدن ، به عمق و ژرفای چیزی فکر کردن / استراق سمع : پنهانی گوش کردن ، دزدیده گوش کردن / مشارکت : شرکت دادن.

حکایت شو ، خطر کن!

صفحه ۵۳

امیر خراسان را پرسیدند که تو فردی فقیر و بی چیز بودی و شغلی پست داشتی ، به امیری خراسان چون افتادی ؟

معنی : از امیر خراسان پرسیدند که تو شخص تهی دست بودی و کاری بی ارزش داشتی ، چگونه به امیری خراسان رسیدی ؟
چگونه امیری خراسان را شروع کردی ؟

لغت: امیر خراسان : احمد بن عبدالله خجستانی /
چون : چگونه / افتادی : در این جا به معنی شروع کردی و مشغول شدن . به نقل از فرهنگ سخن دکتر حسن انوری

گفت : روزی (دیوان حنظله ی باد غیسی) همی خواندم ، بدین دو بیت رسیدم:

معنی : گفت : روزی ، دیوان اشعار حنظله با غیسی را می خواندم ، به این دو بیت رسیدم:
نکته ی دستوری: روزی : قید زمان / همی خواندم : ماضی استمراری

بیت اول: مهتری گر به کام شیر در ، است شو خطر کن ز کام شیر ، بجوی
معنی : اگر بزرگی و سروری ، در دهان شیر باشد برو و اقدام به کاری خطرناک کن و آن را از دهان شیر بگیر
لغت ها: مهتری : بزرگی ، سروری / کام : دهان / شو : برو / خطر کن : اقدام به کارهای خطرناک کردن (ریسک کردن)

بیت دوم: یا بزرگی و عز و نعمت و جاه یا چو مردانت ، مرگ رویاروی
معنی : یا باید بزرگی و ارجمندی و ثروت و مقام ، بیابی یا یان که مثل مردان بزرگ با مرگ ، روبرو شوی.

لغت ها: عزّ : ارجمندی / جاه : مقام ، شکوه

نکته دستوری: بزرگی : مشتق / رویاروی : مشتق ، مرکّب روی + ا : میانوند + روی

داعیه ای در باطن من پدید آمد که به هیچ وجه در آن حالت که اندر بودم راضی نتوانستم بود
دارایی ام بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش ، رحلت کردم.

معنی : انگیزه ای در دلم پیدا شد که اصلاً نتوانستم به وضعیتی که داشتم ، راضی باشم.
تمام مال و ثروتم را فروختم و اسبی خریدم و از سرزمین خود ، سفر کردم

لغت ها : داعیه : انگیزه ، علت / باطن : درون ، دل / به هیچ وجه : اصلاً ، هرگز / دارایی : ثروت و مال / رحلت : سفر کردن ، کوچ کردن

به دولت صفاریان پیوستم.

هر روز بر شکوه و شوکت و لشکر من افزوده می گشت و اندک اندک ، کار من بالا گرفت و ترقّی کردم
تا جمله خراسان را به فرمان خویش در آوردم . اصل و سبب ، این دو بیت بود.

معنی : به حکومت صفاریان پیوستم.

هر روز عظمت و مقام و لشکر من بیشتر می شد و کم کم در کارهایم پیشرفت و ترقی کردم
تا همه ی خراسان را تحت فرمان خود ، در آورم . علت این کار ، تأثیر این دو بیت در من بود.

لغت ها: شوکت : عظمت ، بزرگی / بالا گرفتن : رشد کرد ، پیشرفت کردن / جمله : همه ، همگی



اپلیکیشن درسی همیار

برنامه رایگان درسی همیار



تمام پایه ها

جواب کتاب ، تدریس و نمونه سوال



همیشه رایگان

برنامه همیار کاملا رایگان میباشد